

تفاوت بین سلیقه مردم و برخی مسئولین تا بدان حد است که انگار در کنسرتی مردم تقاضای موسیقی کلاسیک و اجرای سمفونی هفت بنه‌پور را کنند، اما نوازندگان باباکرم اجرا کنند مثل این است برای مردمی که دغدغه نان دارند بگویند دغدغه مردم نان نیست، البته مردم دغدغه‌ها آرزوها و امیالی داشتند که از ذهنشان پر کشید، حافظ بیهوده نگفت: "بیا که قصرالمسک سخت سست بنیاد است" اما برخی چنان سخن می گویند و از تریبون چیزی می گویند که خدایی نکرده مردم فکر می کنند

امام علی (ع): هر کس در دین دانا و فهیم شود، شخصیت او بسیار گردد.

داستان کوتاه

۵۷ سنت ...!

یه روز یه دختر کوچولو کنار یک کلیسای کوچک محلی ایستاده بود؛ دخترک قبلا یک بار آن کلیسا را ترک کرده بود چون به شدت شلوغ بود. همونطور که از جلوی کشیش رد شد، با گریه و هق هق گفت: "من نمیتونم به کانون شادی بیام". کشیش با نگاه کردن به لباس های پاره پوره، کهنه و کثیف او تقریباً توانست علت را حدس بزند و دست دخترک را گرفت و به داخل برد و جایی برای نشستن او در کلاس کانون شادی پیدا کرد. دخترک از اینکه برای او جا پیدا شده بود بی اندازه خوشحال بود و شب موقع خواب به بچه هایی که جایی برای پرسیتین خوانند عیبی نداشتند فکر می کرد. چند سال بعد، آن دختر کوچولو در همان آپارتمان فقیرانه اجاره ای که داشتند، فوت کرد. والدین او با همان کشیش خوش قلب و مهربانی که با دخترشان دوست شده بود، تماس گرفتند تا کارهای نهایی و کفن و دفن دخترک را انجام دهد. در حین که داشتند بدن کوچوکش را جا به جا می کردند، یک کیف پول قرمز چروکید و مهریابی که با دخترشان پیدا کردند که به نظر می رسید دخترک آن را از اشغال های دور ریخته شده پیدا کرده باشد ... داخل کیف ۵۷ سنت پول و یک کاغذ وجود داشت که روی آن با یک خط بد و پچگانه نوشته شده بود: "این پول برای کمک به کلیسای کوچکمان است برای اینکه کمی بزرگ تر شود تا بچه های بیشتری بتوانند به کانون شادی بیایند." این پول تمام مبلغی بود که آن دختر توانسته بود در طول دو سال به عنوان هدیه ای او بر از محبت برای کلیسا جمع کند. وقتی که کشیش با چشم های پر از اشک نوشته را خواند، فهمید که باید چه کند؛ پس نامه و کیف پول را برداشت و به سرعت سمت کلیسا رفت و پشت منبر ایستاد و قصه فداکاری و از خود گذشتگی آن دختر را تعریف کرد. او احساس می کرد مردم کلیسا را برانگیخت تا مشغول شوند و پول



کافی فراهم کنند تا بتوانند کلیسا را بزرگ تر بسازند. اما داستان اینجا تمام نشد ... یک روزنامه که از این داستان خبردار شد، آن را چاپ کرد. بعد از آن یک دلال معاملات ملکی مطب روزنامه را خواند و قطعه زمینی را به کلیسا پیشنهاد کرد که هزاران دلار ارزش داشت. وقتی به آن مرد گفته شد که آن ها توانایی خرید زمینی به آن مبلغ را ندارند، او حاضر شد زمینش را به قیمت ۵۷ سنت به کلیسا بفروشد. اعضای کلیسا مبلغ بسیاری هدیه کردند و تعداد زیادی چک هم از دور و نزدیک به دست آن ها می رسید. در عرض پنج سال هدیه آن دختر کوچولو تبدیل به ۵۸۰۰۰۰ دلار پول شد که برای آن زمان پول خیلی زیادی بود (در حدود سال ۱۹۰۰). محبت فداکارانه او سودها و امتیازات بسیاری را اجاره ای که داشتند، فوت کرد. والدین او با همان کشیش خوش قلب و مهربانی که با دخترشان دوست شده بود، تماس گرفتند تا کارهای نهایی و کفن و دفن دخترک را انجام دهد. در حین که داشتند بدن کوچوکش را جا به جا می کردند، یک کیف پول قرمز چروکید و مهریابی که با دخترشان پیدا کردند که به نظر می رسید دخترک آن را از اشغال های دور ریخته شده پیدا کرده باشد ... داخل کیف ۵۷ سنت پول و یک کاغذ وجود داشت که روی آن با یک خط بد و پچگانه نوشته شده بود: "این پول برای کمک به کلیسای کوچکمان است برای اینکه کمی بزرگ تر شود تا بچه های بیشتری بتوانند به کانون شادی بیایند." این پول تمام مبلغی بود که آن دختر توانسته بود در طول دو سال به عنوان هدیه ای او بر از محبت برای کلیسا جمع کند. وقتی که کشیش با چشم های پر از اشک نوشته را خواند، فهمید که باید چه کند؛ پس نامه و کیف پول را برداشت و به سرعت سمت کلیسا رفت و پشت منبر ایستاد و قصه فداکاری و از خود گذشتگی آن دختر را تعریف کرد. او احساس می کرد مردم کلیسا را برانگیخت تا مشغول شوند و پول

آفتاب

سایه روشن‌های جام

کنسرت شاد
یوزهای باجنبه!



امید مافی
روزنامه‌نگار

قلب هانزی ایستاد و صدای گام سربازان ویتنام دیگر به گوش نرسید. تیم صرفاً محافظه کار مغز پرتغالی به ارتشی صرفاً مهاجم بدل شد و بی هراس و بیم به آشنیانه ویت کینگ ها دیرروز در ورزشگاه کوچک آل نهیان سر نیزه های سفید بر جسم سرخ های یک ستاره فرود آمدند و سپاهیان ایران زمین دستمال سفید را به دست پارک هان سئو و شاگردانش دادند تا رود خروشان از مصب تنگ بگذرد و ابوطیبه به احترام یوزها خیرباد بیاستد. خروش و فریاد تیم ملی که با تغییر ماهیت و کاراکتری جدید به ملاقات سوسیالیست های شرق آسیا آمده بود نتیجه داد تا گل های سر سبید این خاک سه امتیاز شیرین دیگر به حساب ایران واریز کنند و سندن صعود به دور دوم در شنبه نمود آن سوی آب منگوله دار شود. در این میان دبل شکارچی ترکمن که همیشه سهیمی در حماسه ها داشته لیجند را بر لب ها نشاند تا خیال فرمانده فرنگی بابت داشتن یک تمام کنندشه ششاندگ راحت شود.

دیرروز نه سوت های روح خراش قاضی سنگاپوری و نه اندک گاف های سیم خاردارهای ماهیج کدام نتوانست مانع از گلین شیت علیرضا بیرانوند شود تا تیزچنگ ترین قفس بان آسیا ثابت کند می تواند از قرق تا خروسخوان سدی محکم برابر فرورادهای قاره کهن بسازد و به دلشوره های ملت پایان دهد. حالا پس از برپایی یک مراسم ترحیم ساده برای نهال های برنای ویتنام باید به فینال ثالث فکر کنیم. به انتقام از سبزه‌های بین النهرین که همین چند سال پیش در ملبورن پشت دستمان را داغ گذاشتند و جلد آن غروب لعنتی لقب گرفتند.

صدالیهته مقهور کردن عراق به سادگی زمین گیر کردن یمن و ویتنام نیست و کارلوس اگر بخواهد در قالب تیم نخست به مرحله حذفی قدم بگذارد باید نقشه دقیق تری برای مات کردن سبزه‌ها ترسیم کند.

لشگری که از دم همه رقیبان را به مسلخ می فرستد و اشتباهی وصف ناپذیری برای بلعیدن گربه های سیاه آسیا دارد از حالا این سیگنال را برای تئوریسین های مرع سبز فرستاده که در روزهای پیش رو بازمه شنلی از خون بر دوش خریفان خواهد انداخت و از غرور دل انگیز خویش توشه می گیرد. دبل سردار، گلین شیت بیرانوند و نمایش چشم نواز ایران. این همه قصه تیمی بود که در بزم گزگان به سیم آخر زد و زرادخانه های ویتنام جاه طلب را مهر و موم کرد. قصه سردارانی که زهی از رستگاری بر تن کرده اند و تنها با فتح جام و بدل کردن ابوطیبه و دبی و شارجه به پهنه گورستان آرام خواهند گرفت.

ساق های کپک زده!

نه نیازی به جبار زدن بود و نه کوبیدن درهایمن از پیش ساخته انقدر بی انگیزه و بی رمق بود که از همان ابتدا به کیسه شن سرخوجه های آن سوی فرات بدل گردد و با هر گل مهم ترین رقیب ایران برای عراقی ها بوسه بفرستد و هورا و هلهله کند. این یمن

نکته چی

شبهات من و قالیباف

آقای قالیباف شهردار سابق تهران می گویند؛ هر کس به من مراجعه کند به وی کار می‌دهم. ایضا هم چنین است. چون بعد از خروج ایشان از شهرداری مشخص شد نیروهای زیادی حتی شاید بیشتر از نیاز در شهرداری استخدام شده بودند از بازنشسته گرفته تا جوان استخدام شده بودند که در بودجه پرداخت حقوق اینها شاید شهرداری به مشکل خورد. اما وی حتی بعد از خروج از شهرداری هم می گوید من شغل ندارم اما هر کسی بیاید به او کار می‌دهم. چگونه است که بدون اینکه شغل دخترم را مثل دختر ایشان در نهایت درمجمع تشخیص مصلحت حضور (دارد) می تواند مردم را سر کار بگذارد؟ البته ایشان اخیرا به نوعی خیلی ها را سر کار گذاشت آن هم با طرح "نئو اصولگرایی خود

استراتژی مهار

ادامه از صفحه اول:
بسیاری از کشورهای اروپای شرقی نیاز دارند که وارد ناتو شوند که بعضا برخی از آن ها نیز وارد شدند. فراموش نکردیم سیر موشکی آمریکا هم فرار بود در چک و لهستان باشد. لهستانی ها نیز

با شکسته خوردن خو گرفته و ساق هایی که دارند به کپک می رسند تاب جنگیدن ندارند. دیرروز عراق هر کاری که دلش خواست با پیمانها کرد تا باور کنیم جام به جایی برای فروچکین تیم های بدل شده که در هفت آسمان یک ستاره ندارند. تیم هایی که بی استراتژی و تنها برای تفرج به سرزمین دشداشه پوش ها سفر کرده اند. خدا عاقبت قساره را با قشون های از پیش باخته اش به خیر کند!

در پیش مهتابی اشک...

در ادامه جام امروز چشم فندقی های پیونگ بانک به مصاف قطر می روند. قطری که داس به دست قدم در خاک امارات گذاشته است. در دومین دولن عرب های عمان برابر سامورایی ها صف آرایی خواهند کرد تا شاید بتوانند کاری کنند که آرزوهای بلورین چشم بادامی ها ترک بردارد و معادلات کمی پیچیده تر شود و بالاخره در ملاقات واپسین یکشنبه ازبک ها و ترکمن ها در چمنزار مکتوم رودروی هم قرار می گیرند. ازبک ها به نوبت بازی را به کارزار آمده اند با کمی کینه تازی از عشق آبادی ها. ممنوع ترین سربازان دنیا را می سازند. جام به جاهای حساس و پرتلاهایی رسیده. در پیش مهتابی اشک، میان زیاده گویی آفتاب به نبردهای داغ خیره شوید و از این لعبت خانمان سوز لذت ببرید!



ایران آشناترین نام
در آل نهیان



دومین گلین شیت سنگوریان
تیزچنگ تیم ملی



رقمی چنین میانه میدانه
آرزوست...



یک امید برای قفل کردن
تمام درها کافی است!

خوبی ها را سرکار گذاشت چرا که فکر کردیم رنسانی در اصولگرایی اتفاق افتاده دیگر اینکه ایشان می گوید "شغل نیست اما کار هست" به نظر من این نوع نگاه فلسفی و "نو فلسفه گری و مغلطه گری" در مورد تحسین است. واقعا جالب است شغل نیست اما کار هست. ایشان همچنین می فرمایند: از صبح می زیم بیرون تا شب. پس ایشان هم مشابه ما هستند منتهی ما تا شب جان می کنیم. اما شباهت دیگر ایشان با ما نوع ازدواج دخترانمان بود. چون شهردار می گوید: عروسی دخترم را در نهایت سادگی گرفتیم من هم از ازدواج دخترم را مثل دختر ایشان در نهایت سادگی برگزار کردم. برای من هم مثل شهردار سابق حرف در آوردن نکته چی خساست کرد برای دخترش عروسی آجتجانی نگرفت!



صاحب امتیاز و مدیر مسئول: منصور مظفری
سر دبیر: سید علیرضا کریمی
تهران: خیابان شهید مطهری، ابتدای قائم مقام فرآهانی (به سمت هفت تیر)
کوجه ۲۶ پلاک ۱۰ طبقه اول واحد یک
امور آگهی‌ها: ۰۹۱۲ ۸۱۹ ۷۷۸۲
تلفن: ۰۸ - ۸۸۳۲۱۲۹۷ - ۸۸۳۲۱۲۹۹
چاپ: همشهری (۳) - جاده مخصوص - تلفن: ۰۷۶ - ۴۴۵۴۵۰
توزیع: تلفن: ۰۹۱۲۸۱۹۷۷۸۲
دفتر مرکزی بزد: بلوار ۲۲ بهمن، تلفن: ۰۳۵ - ۳۵۲۴۶۹۱۹
مقالات و نوشتارهای ارسال به روزنامه افتخاری بوده و در صورت عدم چاپ مسترد نمی‌گردد

یکشنبه ۲۳ دی ۱۳۹۷ | 13JAN 2019 | ۶ جمادی الاول ۱۴۴۰ | اسال ۲۱ | شماره ۵۲۶۹

فلش بک سیاسی

روزنامه آفتاب یزد در نظر دارد هرروز در این ستون بخشی از خاطرات سیاسیون برجسته کشور را به چاپ برساند. این سلسله خاطرات را با مرحوم **اکبر هاشمی رفسنجانی** از مسئولان سابقه نظام ادامه می دهیم. او زاده رفسنجان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، نماینده تهران در مجلس خبرگان رهبری و رئیس هیئت موسس و هیئت امنای دانشگاه آزاد اسلامی بود. هاشمی همتین اولین رئیس مجلس شورای اسلامی و چهارمین رئیس جمهور ایران در دو دوره پیاپی بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ بوده و به عنوان یکی از پرنفوذترین شخصیت‌های سیاسی نظام شناخته می‌شود.

انفجار زاغه‌های مهمات به دلیل بی تجربگی و خرابکاری



شنبه ۲۸ اسفند سال ۱۳۶۱:
امروز تعطیل عمومی بود. ولی به خاطر انجام ملاقات‌هایی که در هفته قبل برای انجام بودجه نفو کرده بودم، به مجلس رفتم. لایحه بودجه را ابلاغ کردم. کارهای اداری عقب مانده را انجام دادم. آقای سعیدالذاکری مسئول روابط عمومی مجلس آمد و برنامه بزرگداشت سالگرد افتتاح مجلس شورای اسلامی را گفت آقای غزوی از تاجین اجتماعی آمد و از آقای دکتر مهدی غرضی به خاطر سخت‌گیری‌ها شکایت داشت.

سفیر دارمارک به ملاقات آمد. مطلب مهمی نداشت. آقایان سرگرد ترابی و علی شهبازی از دفتر مشاورت امام در ارتش آمدند و از وضع نیروی زمینی انتقاد داشتند و گزارش‌هایی دادند. خانم مجتهدی که در نخست‌وزیری مسئول اداره حقوقی بوده و اخیرا بعد از استعفا در کنار شده آمد و شکایت داشت. سفیر کره‌شمالی آمد و می‌خواست که با تشکل بین‌المجالس در سئول مخالفت کنیم. معاونان وزارت مسکن و شهرسازی آمدند و گزارشی از اجرای قانون اراضی شهری و مشکلاتی که دیوان عدالت اداری در راهشان ایجاد می‌کند، گفتند.

عصر نماینده سازمان ملل در ایران - که یک هندت است- آمد و گفت بیست و هفت میلیون دلار بودجه عمرانی برای ایران دارد، اما مسئولان کشور خوشبین نیستند و همکاری نمی‌کنند. آقای سعید رجائی خراسانی نماینده ما در سازمان ملل متحد آمد و راجع به سیاست خارجی و کیفیت برخورد با آمریکایی‌ها و سایرین مشورت کرد. مسئولان اطلاعات سپاه آمدند و گزارشی از ضربه‌ای که اخیرا به بخش جنگلی منافقین در مازندران زدند - که منجر به قتل و دستگیری بیش از بیست نفر شده - گفتند و گزارشی از بازجویی‌ها از سران حزب توده و اعتراف چند نفر از آنها به جاسوسی و اقدام به انتحار ناموفق چند تن از آنها دادند.

شب در دفتر رئیس‌جمهور دو جلسه داشتیم. یکی با حضور وزرای امور خارجه و نفت درباره کیفیت برخورد با توطئه یابین آوردن قیمت نفت که قرار شده، در بعد سیاسی و کیفیت سیاسی اقداماتی به عمل آید و دیگری با مسئولان امنیتی - اطلاعاتی و سیاسی درباره کیفیت برخورد با حزب توده که قرار است ترتیب محاکمه علنی جمعی داده شود. ساعت دوازده به خانه آمدم.

امروز یک زاغه مهمات در کارزون در مرکز سپاه منفجر شده و دوازده پاسدار شهید شده‌اند. تاکنون چندین انفجار مهم در مهمات سپاه داشته‌ایم که ناشی از بی‌تجربگی و گاهی خرابکاری است. آقای تیز معز دادستان انقلاب خوزستان که اخیرا از توطئه‌ای جان سالم به برده آمد و از ابهام آینده دادستان‌های انقلاب مثل ایشان که طبق قانون نمی‌توانند به کار فصلی ادامه دهند و در خطر هستند و از تحصیل عقب مانده‌اند، گفت و ناراحت بود.

حافظ نامه

ظرفی نزد ما بیامد و گفت حافظ! اخیرا صحبت از کاندیداشدن زنی به نام الیزابت وارن در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا شده. برخی چشم به آمدن وی دوخته اند و می‌گویند: وی آدم متعاد و صلح‌طلبی است. تو را به شاخه نیابت قسم در قبال ات در مورد وی چه می‌گویی؟ در فال وی گفتیم:
در آن شمایل مطبوع هیچ نتوان گفت جز این قدر که رقیبان تندخو داری در تفسیر شعر هم گفتیم: اصولا چشم دوختن به انتخابات دیگران برای حل مشکلات راه حل اساسی نیست. اما در فال ما که وی آدم بدی به نظر نمی آید، خصوصا که شنیدیم از زیر خط فقر نظر طبقه متوسط آمریکا نگران است. به نظر حافظ ما وی شمایل بی‌ا خلق و خوی مطبوعی دارد. اما رقیبان تندخوی یا به قول امروزی ما رادیکال و تندرو دارد که یک دنیا از دست اینها به عذاب است!

یادداشت

در افسوس یاری‌گری



دکتر ابراهیم جعفری
استاد علوم ارتباطات دانشگاه

پیش از بستن سد اختخوان و تکمیل شبکه اینترنتی در سال ۱۳۴۳ هر سال روی رودخانه گلپایگان (اناربار) در نزدیکی کویچری، بند بزرگی به نام «بند هارون» بسته می‌شد که آب را به نهری به نام «نهر هارون» می‌فرستاد. از این بند، سی و دو جوی جدا می‌شد که دست‌های اطراف و حومه را مشروب می‌کرد.

مدت بستن این بند(بستگی به سال و میزان برف و باران) از چند روز تا یکی دو هفته به طول می‌انجامید و روزانه بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ نفر در این کار شرکت می‌کردند. بدون تردید این اقدام(یعنی مشارکت مردم برای ایجاد بند) یکی از برجسته‌ترین نمادهای مشارکت‌های مردمی بوده است و به حق، شایسته مطالعه عمیق و بازنگری علمی بیشتر است؛ برای همین اینک مورد توجه مردم‌شناسان قرار گرفته است و برخی از آنان در حال پژوهش روی آن و سرگرم گردآوری داده و تصویر درباره آن هستند. در این خصوص می‌شود همسفران عزیز اگر چه این زمینه تصویرهایی از همدلی و مشارکت خودجوش مردم و فرهنگ یاری‌گری در اختیار دارند، آن‌ها را در شبکه‌های اجتماعی بارگذاری کرده و نشر دهند تا در انجام تحقیقات اجتماعی این مردم‌شناسان فعال مورد استفاده قرار گیرد.

در آغاز جهان، نخست اجتماعات به وجود آمد و سپس روستاها پا گرفت و روستاها گسترد و شهر شد؛ و پس از آن بود که دولت‌ها به وجود آمدند که فقط امکانات‌دهنده باشند. برای نمونه، دانش کاریزسازی (حفر قنات)، دانش مردمی بود و از مغز و اندیشه معمار ایرانی تراوش کرده است.

این دولت‌های جهان نیستند که تمدن‌ها را به وجود آورده باشند بلکه نوآوری و هنر و ادبیات و دانش مردمی است که پیشرفت پدید می‌آورد؛ دولت‌ها تشکیل جلیشه نمی‌دهند که سده میانه پایان گیرد و دوران رنسانس آغاز شود؛ یا این دولت‌ها نبودند که مارتین لوتر و ژان کالون تربیت کرده باشند که بندهای دست و پاگیر را از جامعه بکشند تا انسان، مرزهای دانش را در نوردد و برای ایجاد یک بستر نو برای زندگی، به ماه و مریخ برود. گذر از سده نوزده و آغاز مدرنیسم تصمیم دولتی نبوده است؛ از بدی‌های برخی دولت‌ها در انجام مسوم این است که مردم نقش کم‌رنگی دارند و فرهنگ یاری‌گری نیز کم‌رنگ می‌شود.

نقد فرهنگی

شب زدگی «شب سینما»!



جبار آکبرین
منتقد

چندی قبل در یادداشتی مشوقانه، از امتیازها و امیدآفرینی‌های سلسله برنامه‌های شب‌های هنر و از جمله شب سینما نوشتم و این بار با امید، به بهتر شدن حال و روز آن، به نکته ای می‌شد که آب را به نهری به نام «نهر هارون» می‌فرستاد. از این بند، سی و دو جوی جدا می‌شد که دست‌های اطراف و حومه را مشروب می‌کرد.

مدت بستن این بند(بستگی به سال و میزان برف و باران) از چند روز تا یکی دو هفته به طول می‌انجامید و روزانه بین ۲۰۰ تا ۵۰۰ نفر در این کار شرکت می‌کردند. بدون تردید این اقدام(یعنی مشارکت مردم برای ایجاد بند) یکی از برجسته‌ترین نمادهای مشارکت‌های مردمی بوده است و به حق، شایسته مطالعه عمیق و بازنگری علمی بیشتر است؛ برای همین اینک مورد توجه مردم‌شناسان قرار گرفته است و برخی از آنان در حال پژوهش روی آن و سرگرم گردآوری داده و تصویر درباره آن هستند. در این خصوص می‌شود همسفران عزیز اگر چه این زمینه تصویرهایی از همدلی و مشارکت خودجوش مردم و فرهنگ یاری‌گری در اختیار دارند، آن‌ها را در شبکه‌های اجتماعی بارگذاری کرده و نشر دهند تا در انجام تحقیقات اجتماعی این مردم‌شناسان فعال مورد استفاده قرار گیرد.

دیالوگ

دیالوگ



مدا صفر درجه - حسن فتحی

یک ضرب المثل پرتغالی میگه با همونجایی میره که دل میره!